

منزلت انسان در فلسفه روشنگری: آزادی، برابری، حقوق بشر

قلمیاریان، شماره ۴، مرداد ۱۳۹۶

www.drmahmoudi.com

مقدمه

کوشندگان روشنگری در آلمان، انگلستان، فرانسه و ایتالیا در سده هجدهم میلادی، به تلاش برخاستند تا به پرسش های نو درباره بنیادی ترین و مهم ترین مسائل انسانی، پاسخ های نو بدهند. این پرسش ها بطور عمده پیرامون ماهیت انسان، محدودیت شناخت بشری، حقیقت جویی، آزادی، عدالت خواهی، حقوق بشر، و تساهل و مدارا شکل گرفته بود. فیلسوفان، دین شناسان و ادیبان بسیاری در این دوران به بحث پیرامون روشنگری پرداختند که از میان آنان می باید از جان لاک، ایمانوئل کانت، ژان ژاک روسو، ولتر و مونتسکیو نام برد. هریک از آنان از زاویه نگاه خود به موضوع روشنگری پرداختد، اما از میان مفهوم های یاد شده، «انسان» و «انسان گرایی» کانون و گرانیگاه گفت و شنود ها و بحث های آنان بود.

انسان: غایت ذاتی و فی نفسه

در سده هجدهم با رشد تدریجی سرمایه داری از طریق به کارگیری مردان و زنان از سوی مدیران کارخانه ها و دیگر واحدهای فنی و صنعتی و در پی آن افزایش تولیدات، آرام آرام موضوع دستمزد در برابر کار، فیلسوفان را به تأمل جدی درباره ماهیت انسان، حقوق انسان و راه های استیفای آن واداشت.

تا پیش از در انداختن طرح روشنگری، فرهنگ غالب در اروپا، انسان ها را به دو دسته فرمانروا و فرمانبر، ارباب و رعیت، و رهبر و دنباله رو بخش می کرد. انسان ها در آن روزگار به عنوان شیء، وسیله و ابزار به راحتی به کار گرفته می شدند. رعایا همراه با زمین در معرض خرید و فروش قرار می گرفتند. آنان شهروند شناخته نمی شدند و به ویژه زنان از حقوق مالکیت و شرکت در فعالیت های سیاسی و اجتماعی همانند نامزد شدن و رای دادن در انتخابات محروم بودند. زنان در نگاه جامعه های بشری اروپا محجور و ناقص العقل شناخته می شدند. از این رو، حقوق فردی و اجتماعی آنان نادیده گرفته می شد. تا آنجا که زنان به خانه داری، روابط زناشویی، حاملگی، فرزندآوری، کدبانوگری و آشپزی مشغول بودند، کسی با آنان کاری نداشت.

چراکه آنان به وظایف و تکالیف خود عمل می کردند. اما اگر زنانی از برابری با مردان و بهره مندی از حقوق فردی و اجتماعی خویش به مثابه انسان حرفی می زدند، صدای آنان پنهانی و آشکارا خاموش می شد.

روشنگری پیام خویش را از ماهیت انسان آغاز کرد. پیشقراول این نگرش، کانت فیلسوف سخت کوش و پراوازه آن دوران بود که انسان را در آثار خود به عنوان «غایت ذاتی و فی نفسه» معرفی کرد. براساس این نگرش، انسان خود غایت خویش است. این نگاه از آن مایه ژرفا و پیچیدگی برخوردار بود که پس از دو سده به تدریج در اروپا، به ویژه انگلستان و فرانسه درک و پذیرفته شد. بن مایه غایت ذاتی بودن انسان آن است که انسان نمی تواند و نمی باید به عنوان وسیله و ابزار به کار گرفته شود؛ چه خود را به کار بگیرد، چه دیگری را. انسان از آن رو که عاقل، آزاد و برابر آفریده شده، از چنان ارزشی برخوردار است که شیء بودن او مفهومی ناسازگار و کاذب است و با انسان بودن او قابل جمع نیست. آنگاه که انسان را غایت فی نفسه بدانیم، شیء بودن، ابزار بودن و وسیله بودن او را نفی کرده ایم؛ زیرا انسان یا غایت است یا وسیله. نفی وسیله بودن انسان، ما را به غایت فی نفسه بودن وی راهبری می کند. دربرابر، نفی غایت فی نفسه بودن انسان، ما را به هاویۀ نگرش ابزاری به انسان فرومی افکند. به سخن دیگر، انسان «شخص» است نه «شیء». شخص را از منظر اخلاقی و حقوقی نمی توان تملک کرد. فقط و فقط شی را می تواند خرید و فروخت و معاوضه نمود.

به باور من، کانت با غایت ذاتی و فی نفسه خواندن انسان، کاری بزرگ و ارزشمند انجام داد. او بدین سان شالوده اصلی حقوق بشر را بنیان نهاد. اگرما انسان را دارای ارزش ذاتی بدانیم، فرض حقوق بنیادین او را می توانیم بپذیریم، وگرنه وقتی انسان غایت فی نفسه نباشد، لاجرم وسیله و ابزار است و فرقی با پیچ و مهره های یک ماشین ندارد. در این صورت آیا تفاوتی میان انسان و ماشین تواند بود؟

انسان دارای خرد، اختیار، آزادی، قدرت تصمیم گیری و انتخاب است. چنین درکی از ماهیت انسان، هموعان او را از نگاه ابزاری، تبعیض آمیز و قیّم مآبانه به نوع انسان بازمی دارد. براساس این برداشت، انسان خود هدف های زندگی، نوع دین و مذهب، اندیشه سیاسی، نوع حکومت و نظام اقتصادی خویش را انتخاب می کند و مسئولیت انتخاب های خود را می پذیرد. او در زندگی نیاز به خدایگان و قیّم ندارد و دربرابر چنین رابطه ضد انسانی به پا می خیزد و چالش و مقاومت در پیش می گیرد. کانت در مقاله نامور «در پاسخ به پرسش روشنگری چیست؟» روشنگری را بدرآمدن انسان از نابالگی و به کارگرفتن عقل خویش می داند. براین اساس، انسانی که به روشنگری رسیده است، در به کارگرفتن خرد خویش دلیر است. او نیاز به قیّم و «آقابالاسر» ندارد. او خود درباره مفهوم خیر و راه سعادت خویش در ابعاد فردی و اجتماعی تصمیم می گیرد و سبک زندگی خود را انتخاب می کند. او تا آن مایه به مدد خرد و دانایی خود دلیر و قدرتمند می شود که خودکامگان به ندرت به خود جرئت و اجازه می دهند که او را به بند بکشند و یا به تسلیم وادارند. او از این

پس، دیگر رعیت، مکلف، مقلد، دست نشانده و کارپذیر نیست. یوهان گوتفرید فون هردر در سده هجدهم به درستی نگران آن بود که معنی واژه «بشر» به موجودی فرودست، رعیت و منفعل قلب شود.

انسان: خطاپذیر و شکاک

گمان نرود که روشنگری با تکیه بر خرد و اختیار بشر، انسان را به مقام «اولوهیت» رسانید و به کرسی «استکبار» نشانید. این برداشت، گمانی بی پایه و باطل است که شوربختانه از چند دهه پیش با رویکردی تاجرانه، ذهن و ضمیر «شاگردان و مریدانی» را درشماری اندک درایران شست و شو داده است. بازی با کلمات در قالب خطابه و سفسطه و بافتن «کلیات ابوالبقاء» یک کار است و سخن گفتن مستند، روشمند، محققانه و سنجیده، کاری دیگر. آنان که انسان دوران تجدد را ندانسته و یا برپایه سکه رایج بازار داد و ستد سیاسی، «دایرمدار عالم» و در مقام «استکبار» معرفی می کنند، اگر به دویست سال قبل بازگردند و به جای رجوع به منابع دست چندم و نامعتبر کتبی و شفاهی، به سرچشمه های اصلی اندیشه های فیلسوفان و دین شناسان دوران روشنگری دست یابند، ممکن است اشتباهات خود را- به شرط برخورداری از صداقت و شجاعت-، اصلاح کنند و از خوانندگان و شنوندگان خود پوزش بخواهند.

فیلسوفان روشنگری هم زمان با پرسش از ماهیت انسان به عنوان موجودی عاقل، آزاد و برابر، به گونه ای شفاف و آشکار، بر محدودیت شناخت بشری انگشت نهادند. آنان با درک ظرفیت های ذهنی انسان، به درستی او را خطاپذیر، اهل تشکیک و گرفتار غفلت خواندند. به عنوان نمونه، کانت با تفکیک ذاتی «جهان پدیدار» (phenomenon) از «جهان ناپدیدار» (numenon)، این آموزه را به میان آورد که جهان پدیدار، فهم پذیر، بین الادهانی و قابل سنجش است؛ اما جهان ناپدیدار، فهم ناپذیر ولی باورپذیر است. کانت در نقد عقل محض فروتنانه اما دلیرانه نوشت که من دانش را کناردم تا راه برای ایمان باز شود (محمودی، ۱۳۹۵ الف، ۳۹۸؛ Kant, 1987, 29). پیش از این در جایی گفته ام که شناخت شناسی کانت، حجتی موجه بر تواضع او در برابر عالم وجود است (محمودی، ۱۳۹۵ ب). او اعتراف می کند که بشر نمی تواند به همه اسرار کائنات دست یابد و باید واقع بینانه محدودیت دایره شناخت خویش را بپذیرد. آیا به راستی، برپایه این باور صادق موجه کانت، انسان موجودی دستخوش «نفسایت» و «دایرمدار عالم وجود» است که بر پهنه زمین «کوس لمن الملکی» می زند؟ آیا این داوری های بی مایه و کاذب، جفاکاری در حق دانش، اندیشه، آگاهی و حیات جامعه علمی این مرز و بوم نیست؟

ولتر نیز به محدودیت دانش بشری معترف بود. تکیه او بر خرد بشری، به هیچ وجه به معنی قائل شدن فهم و درک مطلق و بی حد و مرز برای بشر نیست. او به ما می گوید: «من به خوبی می دانم و حتی با روشنی

بیشتر احساس می‌کنم که ذهن انسان بسیار محدود است؛ اما به همین دلیل است که باید بکوشیم با مبارزه علیه تنبلی و آن فراموشی طبیعی که ذاتی ماست، مرزهای این امپراتوری کوچک را بگسترانیم.» (آربلاستر، ۱۳۶۷، ۲۷۸). بنابراین، از نگاه ولتر قلمرو شناخت بشری یک «امپراتوری کوچک» است، زیرا ذهن انسان بسیار محدود است. بشر می‌تواند به قدر طاقت خویش به ماهیت چیزها راه بگشاید و در گسترش مرزهای این امپراتوری کوچک، هیچگاه از تلاش بازنايستد.

نتیجه‌گیری

برپایه آنچه که گذشت، در روشنگری جایگاه انسان به دقت بازبینی و ترسیم شد. از سویی ارزش انسان به عنوان موجودی که خود غایت خویش است به آفتاب افکنده شد و بر این دعوی باطل که انسان همچون شیء، وسیله و ابزار است، قلم بطلان کشیده شد؛ از سوی دیگر، اندیشه وران دوران روشنگری با رویکردی حقیقت طلبانه و فروتنانه پذیرفتند که دایره شناخت انسان محدود است و فقط به قلمرو آزمون ممکن (دانش) راه می‌یابد و مابعدالطبیعه یکسره، قلمروی باورپذیر است، نه فهم‌پذیر.

هرچند این انتقاد به فلسفه روشنگری وارد است که خرد را بر صدر نشانده و از نقش احساسات و عواطف در زندگی انسان غفلت ورزیده، اما می‌توان با تاکید گفت که روشنگری دین بزرگی بر تعیین جایگاه انسان، اخلاق انسانی و خودبنیادی نوع بشر دارد. به واقع، آزادی، برابری و حقوق بشر مرهون تلاش‌های انسانی فیلسوفان و متألهان ژرف‌نگر و دوراندیش دوران روشنگری است. بی‌تردید احساسات و عواطف انسانی ارجمند است، اما معیار اصلی اندیشه، دانش، اخلاق و زیست فردی و جمعی بشر، درگرو به کارگیری نیروی خرد است.

فلسفه روشنگری از قاره اروپا سربرآورد، اما میراث آن پدیده‌ای جهانی و بین‌المللی است و همه انسان‌ها در سیاره زمین به درک و به کارگیری آموزه‌های آن حاجت دارند. روشنگری سنگِ باورهای نادرست، خرافات، توهّمات و عادات ناپسند را در سایه به کارگیری خرد انسانی، به لعل اخلاق و حقوق بشر تبدیل می‌کند. این فرایند، نیازمند صبر و بردباری است و گذر از آن برای انسان‌های رشد یافته دوران مدرن - که این گزاره خردمندانه را دریافته‌اند که: «فرزند زمان خویشان باش» - حتی اگر به خون جگر (حافظ، ۱۳۷۸، ۲۹۳) طی شود، ضروری و اجتناب‌ناپذیر است.

کتابنامه

آربلاستر، آنتونی (۱۳۶۷)، *ظهور و سقوط لیبرالیسم غربی*، ترجمه عباس مخبر، تهران، نشر مرکز.
حافظ، شمس الدین محمد (۱۳۷۸)، *دیوان حافظ*، به کوشش هاشم جاوید و بهاءالدین خرمشاهی، تهران، نشر فرزانه روز.

کانت، ایمانوئل [و دیگران] (۱۳۷۶)، *روشن نگری چیست؟*، ترجمه سیروس آرین پور، تهران، آگاه.
محمودی، سید علی (۱۳۹۵ الف)، *فلسفه سیاسی کانت، اندیشه سیاسی در گستره فلسفه نظری و فلسفه اخلاق*، چاپ سوم، تهران، نشر نگاه معاصر.

محمودی، سید علی (۱۳۹۵ ب)، «کانت و کانت ستیزی در ایران»، *روزنامه اعتماد*، دوشنبه ۱۳ اردیبهشت.

Kant, Immanuel, *Critique of Pure Reason*, trans. Norman Kemp Smith, London, MacMillan.1987.